

نوشته : مایکل هرینگتن

ترجمه : ابراهیم یونسی

آمریکای دیگر*

فقر در سرزمین ثروت

مایکل هرینگتن در سال ۱۹۴۸ در سنت لوئیز (میسوری - آمریکا) بدنیا آمد. فارغ التحصیل دانشگاه پیل وشیکاگو است و مدتهای مدید عضو گروه کارگران کاتولیک بود. اعضاء این گروه غالبا به معلات فقیر سرکشی میکردند و به بینوایان در تامین حاجاتشان مدد میساختند. هرینگتن تجارب خود را در زمینه فقر فرهنگی و اجتماعی محیطش از همین راه بدست آورد و همین تجارب، دستمایه او در انتشار کتاب «آمریکای دیگر» شد. این کتاب با بررسی جامعه شناسی جوامع فقیر تأثیری عمیق در بین صاحب نظران باقی گذاشت و پایه و منبای بسیاری از محققان در کاوش و پژوهش علمی و نظری فقر در آمریکا قرار گرفت. چندی برنیامد که دامنه تأثیر کتاب هرینگتن از حدود محافل آکادمیک فراتر رفت و برنامه مبارزه دولت آمریکا را با فقر یکسره دگرگون کرد و نظرگاههای تازه‌ای در این زمینه بوجود آورد که بسیاری از ارزشها و معیارهای گذشته را مطرود ساخت.

می‌کنند. درباره اینها آمار وارقامی ارائه خواهد شد که ناگزیر موجب اختلاف نظر و رای مردم شریف و با حسن نیت خواهد بود. من از خواننده تقاضا دارم که هر اظهار و ادعایی را با روح و نیت انتقادی ببیند و بسنجد و نگذارد که بازی های آماری، حقیقت عظیم و تحمل ناپذیری فقر آمریکا را از نظرها پنهان دارد. چون دست‌آخر، پس از همه صحبتها و بحثها وجود این واقعیت - اندازه و بعد دقیقش هرچه باشد - جای انکار نیست و در برابر آن عکس‌العمل صحیح انسانها فقط شدت عمل است. به قول و. ه. اودن (۵) :

گرستگی به مردم و پلیس اختیار انتخاب نمی‌دهد؛ ما باید یکدیگر را دوست بداریم یا بمیریم.

میلیونها مردمی که در ایالات متحد در فقر و تنگدستی بسر می‌برند روز به روز نامرئی‌تر می‌شوند. اینها توده عظیمی را تشکیل

نتیجه همین وضع، جاق و یف کرده‌اند. چون کار خوراکیهای کم مایه جز این نیست. این مردم از مسکن و آموزش و بهداشت کافی بی‌بهره‌اند.

دولت، تأثیر این وضع را بر جسم بینوایان به صورت مستند ارائه کرده، و ما در این کتاب ارقام و اطلاعات مربوطه را می‌آوریم. اما مهمتر اینکه فقر، روح مردم را در هم می‌پیچد و از شکل می‌اندازد. مردم فقیر آمریکا، مردمی هستند بدبین و سرخورده، و از لحاظ روحی دستخوش ناراحتیهایی که از لحاظ شدت در بخشهای خارج از شهر سابقه نداشته است.

این کتاب، توصیف جهانی است که این مردم در آن زیست می‌کنند. کتابی است درباره «آمریکای دیگر». اینها کارگران ساده و کارگران مهاجر کشاورزی و سالخوردگان و اقلیت‌های نژادی و همه کسان دیگری هستند که در اعماق حیات ملت آمریکا زندگی

دیگر ساله نیازهای انسانی یعنی چیزهایی نظیر خوراک و مسکن و پوشاک نبود. اینک این مسائل را در مقام مسائل کیفی می‌دیدند:

یعنی این که یاد بگیرند چگونه در ناز و نعمت به شیوه‌ای درست و بقاعده زندگی کنند و در احوالی که این بحثها در

جریان بود آمریکای دیگری وجود داشت که در آن عده‌ای بین چهل تا پنجاه میلیون نفر مردم این سرزمین می‌زیستند. اینها مردمی فقیر بودند، و هنوز هم هستند (۴). بیگمان، فقر «آمریکای دیگر» به مفهوم فقر سایر مللی نیست که میلیونها مردمشان از بی‌غذایی مطلق به گرسنگی پناه می‌برند. آمریکا این مرز را پشت سر نهاده، با این همه حقیقت این است که درحال حاضر دهها میلیون آمریکایی را می‌توان یافت که جسم و روحی علیل و ناتوانند و درسطحی زندگی می‌کنند که شایسته شان انسان نیست. این مردم اگر با بی‌قوتی کامل روبرو نباشند گرسنه‌اند و گاه در

سرزمین نامرئی آمریکای آشنایی هست که در نطقها و خطابه‌ها از او به احترام یاد می‌شود و در تلویزیون و مطبوعات درباره‌اش تبلیغ می‌کنند، و بر روی هم از عالیترین سطح زندگی که تا کنون بر جهان شناخته بوده برخوردار است.

درسالهای ۱۹۵۰ همین آمریکا نگران بود اما حتی این نگرانی هم زایل شده و فور بود. عنوان کتاب جالبی در این زمینه در بسیاری جاها سوء تعبیر شد و آمریکای آشنا کم‌کم خود را «جامعه مرفه (۱)» خواند. خیابان «مادیسن (۲)» و کادیلک‌های لوکس (۳) موضوع شامل، و گفتگو درباره شیوع ناراحتیهایی روحی در میان ویلا-نشینان حومه شهر قراوان بود و در تمامی این احوال یک چیز بطور ضمنی مسلم و انکارناپذیر بود و آن اینکه در ایالات متحده آمریکا مسائل و مشکلات اساسی و جانفرسای اقتصادی تمام و کمال حل شده‌اند. در ثوری، مسائل و مشکلات مملکت

می دهند ، معهدا حتی مشاهده و رویت ایشان متنازق کوشش فکر و اراده است .

من این نکته را به نوجویی کشف کردم . نخستین مقاله را که در باب فقر در امریکا نگاشتم ، آمارهای لازم را همه در پیش روی داشتم . در منتهای خرسندی خاطر ثابت کرده بودم که در حدود پنجاه میلیون فقیر در این کشور هست ، و در عین حال احساس می کردم که خود به ارقامی که ارائه کرده بودم باور ندارم . این مستندان در متن گزارشهای دولتی و در قالب صدها رقم و عدد در ستونهای فشرده و بدست وجود داشتند لیکن جزء تجربه شخصی من نبودند . می توانستم ثابت کنم که امریکای دیگری هست اما این امریکا را هرگز ندیده بودم .

این عکس العمل ، چیزی تصادفی نبود . نتیجه مسلم جریانی بود که در جامعه روی می داد و طبعا منعکس کننده دگرگونیهای عمیق اجتماعی بود . امریکای دیگر ، یعنی امریکای فقیر ، امروزه چنان از انظار پوشیده است که سابقه ندارد . میلیونها مردم بینوای آن نامشهودند ، و لذا شگفت نیست اگر عده کثیری عنوان کتاب «گالری» (۶) را سوء تعبیر کرده و پنداشته اند که «جامعه مرفه» بدین معنی است که همه از سطح زندگی در خور و آبرومندی بهره مندند . این سوء تعبیر تا آنجا که به زندگی عادی و روز مره دو سوم مردم مملکت مربوط شود مصداق دارد . لذا ، وصف « امریکای دیگر » را باید به یاری فهم این مطلب آغاز کنیم که چرا و به چه جهت مشهود نیست .

دلایل و جهات دیرینه ای هست که امریکای دیگر را به صورت سرزمین نامرئی در می آورد .

فقر ، اغلب بیرون از مسیرهای عادی و معمولی است ؛ همیشه اینطور بوده ؛ سیاح معمولی هرگز شاهراه راترک نمی کرد ، امروزه هم ناگزیر از دروازه های بین ایالات می گذرد . از دره های پسیلوانیا (۷) که شهرهای آن چون صحنه های سینمایی «ولز» (۸) سالهای سی است عبور می کند . ردیف خانه هایی را که کمبانیها ساخته اند نمی بیند ، بدراههای شیرخورده بر نمی خورد ، همه چیز را کثیف و غبار گرفته نمی بیند در (اینجا باید افزود که بینوایان خواه در شهرکها ؛ شهرها یا در مزارع جز از راههای خراب بهره ای ندارند) . سیاح معمولی حتی اگر تصادفاً از این جاها هم بگذرد به مردم بیکاری که در پیاله فروشیها اجتماع کرده یا زنانی که از کارگاههای کم مزد (۹) بخانه باز می آیند بر نمی خورد .

و اما بعد ، زیباییها و افسانهها نقابهای دیرینه فقرند . سیاح در فصل مناسب به نواحی کوهستانی

«آپالاجیا» (۱۰) می آید او کوهها و جویبارها و درختان پر شاخ و برگ را می بیند ، لیکن بینوایان را نمی بیند . شاید خانه های تو سری خورده مردم کوه نشین را نگاه می کند ، و درحالی که اقتدر کدبه «روسو» (۱۱) می اندیشد از تجربه خویش یاری نمی جوید ، به این نتیجه می رسد که این مردم براساسی سعادتمندند که چنین زندگی می کنند و بخت یارشان از کمی عاری از فشارها و بیجانان است که طبقه متوسط اند . ولی مشکل کار این است که این مردم ، کم سواد و بی حقوق و فاقد مراقبتهای پزشکی هستند و کم کم ناگزیر می شوند از دیار خود بپرند و به زندگی شهری روی آورند که در آن وصله ای ناچورید .

اینها عدل و جهات عادی و آشکار نامشهود بودن مردم فقیر است ؛ اینها یک نسل پیش مصداق داشتند و یک نسل بعد هم خواهند داشت . و نکته مهمتر این که باید فهمید که جریان توسعه و بسط جامعه امریکا ، نوع جدیدی از نابرابری را نسبت به فقر ایجاد کرده و فقر را بیش از پیش از حدود تجربه و آگاهی ملت رانده است .

سابقا اگر هم طبقه متوسط فقر و کثافت را دوست نداشت دست کم از آن آگاه بود . فاصله فیزیایی راهی نبود . در ایام عهد میلاد رفت و آمد به محلهای فقیر نشین زیاد بود و سازمانهای خیریه ای وجود داشتند که تمامی مردم را با بینوایان تامین می کردند . کار تقریباً همه ، خواه برای رسیدن به محل کار یا مراکز تفریح از محل سیاهان و از رشته ساختمانهای محل اقامتشان می گذشتند .

اینک شهرهای امریکا دگرگون شده اند . بینوایان در بخشهای مرکزی و در واحدهای مسکونی محقر و رقت انگیزی زندگی می کنند و با این که در بخشهای مرکزی شهرها زندگی می کنند به نحو روزافزونی از تماس با مردم با از نظر ایشان به دور می ماند ، زنان طبقه متوسطی که از حومه به مرکز شهر می آیند ممکن است در سر راه خود به تئاتر ، جلوه ضعیفی از امریکای دیگر را ببینند و بگذرند ، اما این عمل برای ایشان تجربه مهمی نیست . درماندگان ، ناتوانان ، بیبران ، غیر متخصصان و افراد اقلیتها در همین جا ، و در محدوده همین محل مقررند ، و همیشه هم بوده اند . اما جز آنها کس دیگری نیست .

غرض ، بسط و گسترش شهرهای امریکا فقر را از تجربه عاطفی میلیونها و میلیونها امریکائی طبقه متوسط زدوده است . آدم وقتی در ویلای حاشیه شهر زندگی کند برایش آسان است بیندازد که جامعه ما در واقع هم «جامعه

مرفه» است .

این تفکیک و جدائی جدید فقر همراه با یک بی خبری آمیخته به حسن نیت است . بسیاری از امریکائیان دلوز و علاقه مند می دانند که درباره نوسازی شهرها تکنیکهای زیادی در جریان است . اینان مواقعی که از شهر می گذرند می بینند که ساختمان آشنایی را خراب کرده و در محلی که سابقاً کلبهها و منازل استیجاری ارزان بود ساختمانهای نو و مجهزی سر بر آورده اند . از مشاهده این احوال خرسندی خاطر و غروری به ایشان دست می دهد ؛ معلوم است که دارند به وضع بینوایان می رسند .

لباس هم به نامرئی بودن فقر کمک می کند ؛ امریکا دارای خوش پوشترین فقری است که نظیرش ندیده شده است . به دلایل و جهات عدیده ای توزیع مزایا و منافع تولید به اینگونه ، در این زمینه عادلانه تر از دیگر عرصههاست . در ایالات متحد امریکا دسترسی به لباس مناسب به مراتب آسانتر از دستیابی به مسکن و خوراک و بهداشت مناسب است . هر ایجا مردم بسیار کم درآمد نیز می توانند به قیافه اشخاص مرفه ظاهر شوند .

این نکته در توضیح ناآگاهی عادی و عاطفی ما از فقر ، عامل مهمی است . در «تاریخ» (۱۲) از روزی که کمبانیها با رختی را در کارخانهها تهیه کردند تشخیص طبقات اجتماعی متواتر شد . از آن لحظه به بعد آدم کاری را در سر راه نمی دید ، آنچه می دید مردمی بود که شاور کشاد و پیراهن سفید ، در سرتاسر امریکا وضع به همین قرار است . دهها هزار فقر را در شهرهای بزرگ می بینید ، که «کش و حتی رخت بسیار خوب و خوش بوی» می خریدند و در عین حال گرسنه اند . این امر همیشه مستثنی بر طرح و تهیید نیست ، بلکه چه گام بنظر می رسد که گویی «جامعه مرفه» رخت و لباسی بین فقر توزیع کرده است تا باقیافه های زنده خود احساسات بقیه جامعه را آزرده نمانند .

و اما بعد ، بسیاری از تهنی در سینی هستند که آدم انتظار ندارد ؛ شماره زیادی از آنها یعنی بیش از هشت میلیون نفرشان شصت و پنج ساله و بیشترند ؛ در حالی که از این بیشتر مردمی هستند که کمتر از هجده سال دارند . پیران و سالخوردهگان « امریکای دیگر » اغلب بیمارند و قادر به حرکت نیستند . گروه دیگری از ایشان زندگی را در تهنای و درماندگی بسر می آورند ؛ در اتاقی ، در ساختمانی استیجاری ، می نشینند یا در خانه ای در حاشیه محلی که اینک چهره اش پشاک عوض شده است ، مسکن می کنند . در حقیقت یکی از بدترین جنبه

های فقر در بین پیران و سالخوردهگان این است که این مردم از دل و دیده رفته اند و تنها و بی یار و یاورند .

جوانان مشهودتر از این اند ، معهدا آنها هم از محیط خویش فراتر نمی روند . پاره ای اوقات در قالبیک داستان چنانی و حشمتک ، فقر خویش را اعلام می کنند ، اما بطور کلی آرامش و صفای خیابان و کوچه ای مردم متوسط را برهم نمی زنند .

و بالاخره ، مردم فقیر از لحاظ سیاسی نیز نامرئی اند . و این خود یکی از تلخ ترین شوخی های زندگی اجتماعی در ممالک پیشرفته است که مردم بی چیزی که در اعماق آنند سخنگوی ندارند . مردم « امریکای دیگر » عضو اتحادیهها و سازمانهای صنفی یا احزاب سیاسی نیستند . اینها فاقد نمایندگانی هستند که از طریق آنها اعمال فشار کنند ، و بر نامه انتخاباتی خاصی ندارند . در مقام یک گروه ، فاقد همبستگی اند ، و سیما وحدانی ندارند .

به این ترتیب ، به عکس سابق حتی یک انگیزه سیاسی هم که از وارستگی از عسلیق مادی و دنیوی مایه گرفته باشد نیست که بر اساس آن توجهی به حال تهنی دستان بشود . و چون کوچه های فقیرترین امروزه از نظر سیاسی مرکزیتی نیستند دیگر چه حاجت که سیاستمداران پر وای ساکنانشان را دانسته باشند ، گوی فقیر نشین دیگر در معرض دید طبقه متوسط نیست ، و لذا انگیزه ایده آلیستی مبارزه و کوشش به خاطر نیازمندان نیز به میزان زیادی از بین رفته است . تهناتنگاههای اجتماعی هستند که رابطه و تماس مستقیمی با امریکای دیگر دارند و آنها نیز فاقد قدرت سیاسی اند .

وظیفه سخنگویی این مردم را تا حدی جنبش کارگری امریکا ایفا می کند ، اتحادیه های کارگری ایده آلیسم خامی دارند ، که آن هم مسلک نگرانی است . علاوه ، می دانند که یک منبع عظیم نیروی کار ارزان تهدیدی برای قیمتها و شرایط کار در سرتاسر کشور است . از همین رو است که بسیاری از پیشنهادات اتحادیهها به هیات مقننه - در زمینه شمول حداقل دستمزدها و بیمه های اجتماعی و تشکیل کارگران مهاجر کشاورزی - نیازمندیهای مردم فقیر را تاکید می کند .

همین نامشهود بودن برای تهنیستان عسالت فوق العاده مهمی است . آنها اینک نه فقط درخشان از اصلاحات ، به سبک قدیم فراموش می شوند و مورد بی اعتنائی قرار می گیرند بلکه بدتر از هر چیز ، نادیده می مانند .

در بیان هسته فکری کتاب

حاضر می‌توان قطعه‌ای از «فلیکس هالت (۱۳)» نوشته جورج الیوت را شاهد آورد:

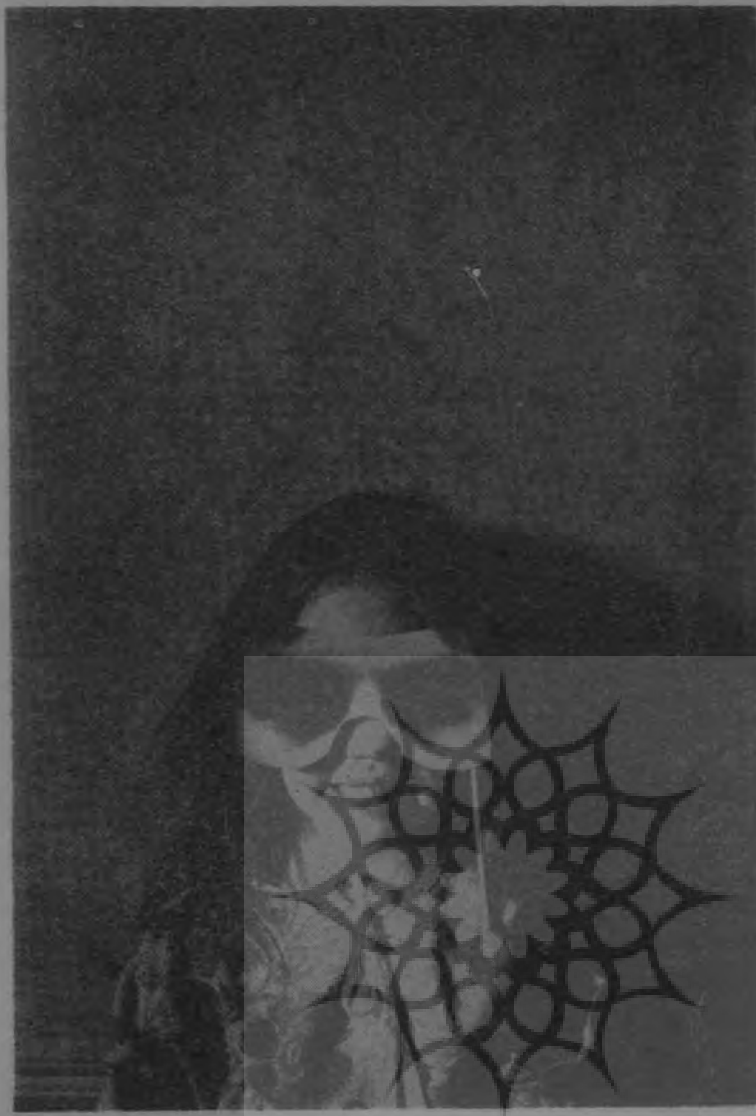
... هیچ زندگی خصوصی نیست که تعیین کننده آن زندگی عمومی وسیع‌تری نباشد، و قدمت این امر به‌زمانی می‌رسد که دخترک شیر فروش جوامع بدوی ناگزیر می‌شد همراه با قبیله خود آواره شود، زیرا گاوی که می‌دوشت جزو گله‌ای بود که چراگاه را در طلب خوراک پشت سر نهاده بود. حتی در زندگی «گرمخانه‌ای»، آنجا که آناناس نودمیده در غم کاملیای زیبا آه سر می‌دهد و هیچیک از ایشان لزومی نمی‌بیند که از برف و باران بیمی به دل راه دهد، در زیر دستگاه، ردیف لوله‌های آب گرمی است که ممکن است در اثر انقباض باغبانان یا کمبودزغال به سردی گرآید.

اما نظر گذرانیم به این‌گونه گرمخانه‌ها که تعلق ندارند؛ اینها در زمین آشنا ریشه دارند و ناچارند که همه احتمالات جوی گذشته و حال را تحمل کنند.

اینک چهل تا پنجاه میلیون نفر هر روز نامرئی‌تر از روز پیش می‌شوند. این حقیقتی است تکان دهنده. نکته طنز آمیز دیگری در این خصوص هست: اگر آدم مرتکب این اشتباه شد که فقیر بدتیا بیاید باید زمانی را برای این کار انتخاب کند که اکثریت مردم نیز بی‌توا باشند.

ج. ک. گالبریت، این فکر را در کتاب خویش به نام «جامعه مرفه» بسط می‌دهد، و «تازگی» نوع فقر را در امریکا تعریف می‌کند. هم او می‌گوید که فقر سابقاً عمومیت داشت و از شرایط زندگی همه جامعه یا اکثریت عظیم مردم فاقد مهارت‌های خاص یا تبار عالی بود. با پیشرفت اقتصاد عده زیادی از این مردم به سطح زندگی عالی‌تری دست یافتند، به خلاف امروز، توده فقیر یک نسل پیش مورد عنایت و توجه مستقیم رهبران سیاسی بودند (ولو که این توجه عمل شخصی و خصوصی داشت)؛ عده آراء متعلق به کوبیهای مهاجر نشین بود؛ اینها پایه و اساس سازمانهای کارگری بودند، همان شماره عظیمشان در مبارزات سیاسی نیرویی بود. در عین حال، تکنولوژی جدید نیاز به مهارت‌های عالیتر و تخصصات بیشتر داشت و موجب و محرک جنبشی بود که بالا می‌گرفت و میلیونها نفر را با خود می‌برد.

مهمترین مورد تظاهر قدرت اکثریت مردم فقیر شاید در سالهای ۱۹۳۰ بود. «کنگره سازمانهای صنعتی (۱۵)» طی این چند سال بی‌اغراق میلیونها نفر را سازمان داد. جنبش کارگری که در



مشکلات سازمان‌های دولتی

سراشیمی زوال، و محدودیت به فقر کوچکی از متخصصان عالی بود ناگهان به اوج رسید و توده‌های زن و مرد را در جنبش‌های سیاسی درگیر کرد. این عمل در عین حال به مثابه عامل فشاری بر دولت عمل کرد و «سیاست (۱۶)» پارامی از امتیازات اجتماعی را که تحصیل شده بود در قوانینی نظیر قانون «واگنر (۱۷)» متبلور ساخت. نتیجه این اقدام دگرگونی اساسی نظام حکومتی امریکا نبود اما به هر حال این اقدام زندگی بخش عده‌ای از مردم کشور را دگرگون کرد.

در دهه سی یکی از غلغل و جهات این پیشرفت‌ها عام بودن فقر و بینوایی بود. در آن زمان به نگارش کتابی درباره فقر و بی‌کاری تیار نبود، چون این چیزها تجربه مستقیم همه مردم جامعه بود، چنان که حتی سیب فروشان به «وال استریت (۱۸)» حمله بردند. ابراز علاقه و همدردی سیاسی از ناحیه مصلحان طبقه متوسط فراوان بود. شور و التهابی بود که از

بهر آنی عمیق‌تر می‌گرفته بود. بعضی از کسانی که در دهه سی موفقیتی یافتند به این سبب پیش رفتند که استعداد شخصی فوق العاده‌ای داشتند. اما در مورد توده مردم مساله استقرار در زمان تاریخی مناسب و محل اقتصادی درست و بهره‌گیری از این موقعیت بسود مبارزه مشترک بود. سبب شکست و ناکامی بعضیها این بود که نخواستند از فرصتها و امکانات جدید استفاده کنند. اما در بیشتر موارد، بینوایی که عقب ماندند در محل اقتصادی نادرست و در زمان تاریخی نامناسب می‌زیستند.

اینها مردمی بودند در مشاغل تشکیل ناپذیر، در جنوب، جزء اقلیت‌های نژادی، و شاغل در کارخانه‌های کوچک و غیر مسئول و با ساعات کار زیاد. بعضی از آنها وقتی به جریان اقتصاد راه یافتند - برای نمونه وقتی کنگره سازمانهای صنعتی راه‌را برای بعضی از سیاهان در دستیابی به مشاغل صنعتی مناسب هموار کرد - به

اندازه دیگران مستعد و کارآمد از آب در آمدند. «امریکائیان دیگر»ی که در مقام یک گروه عقب ماندند در وهله اول مرکب از افراد عاجز و درمانده بودند - به عبارت دیگر قربانیان جریان خاصی بودند که عده‌ای را برای پیشرفت برمی‌گردد و در مورد سایرین تبعیض قائل می‌شد.

حاصل دهه سی، «وضع مرفه (۱۹)» بود که هر چند فقر و تهیدستی و بی‌چاری توده به ایجاد آن مساعدت کرده بود ظهور آن کمکی به بینوایان نکرد. قوانینی نظیر قانون غرامت بیکاری و قانون «واگنر» و برنامه‌های عدیده زراعی، همه برای کارگران متشکل و یک سوم قشر فوقانی روستا، یعنی بزرگانی بود که برای بازارهای بزرگ، تولید می‌کردند. اگر کسی در شغل کم دستمزدی کار کند به احتمال زیاد مشمول برنامه‌های بیمه اجتماعی و سایر برنامه‌های رفاه نخواهد شد، و اگر غرامت بیکاری به او تعلق

گیره مبنی که از این بابت خواهد گرفت بر حسب مستزاد ناچیزش قایل خواهد بود .

یکی از قوانین عمدهای که در نظر بود شامل همه ، اعم از غنی و فقیر شود ، قانون بیمه های اجتماعی بود . اما حتی در این مورد نیز «امریکائیان دیگر» دستخوش تبعیض شدند ، سالهاست که وجوهی که از این بابت پرداخت می شود در حد تامین معاش نیست . آن یک سوم میانه ، توانسته است که این قوانین را از طریق برنامه های خصوصی که توسط اتحادیه ها عنوان کرده و به مورد اجرا گذارند و نیز با پیوستن به برنامه های بیمه بهداشت مانند «میلیب آبی» (۲۰) و غیره تکمیل کنند . بینوایان قادر به چنین کاری نبوده اند . اینها زندگی سختی را می گذرانند ، و ناچار در ایام پیری باید تاوان این وضع را بدهند .

در حقیقت این تناقض که «وضع مرفه» کمتر به حال کسانی مفید است که بیشتر نیاز به کمک دارند یکی از صور وضع مخرومی است که مدام در «امریکای دیگر» به چشم می خورد . حتی مواقعی هم که سرانجام مبلغ ناچیزی خرج می شود و مثلاً مدرسه ای در محله ای فقیر نشین ساخته می شود باز مردم فقیر محروم می مانند ، زسرا محیطشان ، وضع زندگیشان ، ارزشهایشان طوری نیست که به ایشان اجازه دهد از فرصت و موقعیتی که پیش آمده است استفاده کنند . والدین مشتاقند که بچه ها کار کنند ، بچه ها هم که محدودند منتظر لحظه ای هستند که آموزششان به حد قانونی مقرر برسد و مدرسه را ترک کنند .

غرض ، بینوایان مزایای سیاسی و اجتماعی را که در دهه سی تحصیل شده بود از دست داده اند . همانطور که «کالبریت» نیز خاطر نشان می کند اینها نخستین اقلیت فقیر تاریخ و نخستین تهری-ستانی هستند که سیاستمداران می توانند پروایشان را نداشته باشند .

نخستین گام به سوی این « فقر نوین » زمانی برداشته شد که میلیونها مردم نسبت به پیشرفت مصونیت یافتند . وقتی این امر اتفاق افتاد دیگر این درماندگی نه چیزی شخصی و فردی بلکه امری اجتماعی بود . اما واقعه ای تاریخی همین که اتفاق افتاد کم کم صورت سرنوشت شخصی را پیدا می کند .

بینوایان جدید «امریکای دیگر» شاهد پیشرفت بقیه جامعه بودند لیکن خود همچنان درواچی فقر زده به زندگی ادامه دادند و اغلب دستخوش افسردگی و ملالت نیز شدند . مثلاً در بعضی شهرهای «ویرجینیا» (۲۱) سی غریب دلمردگی و افسردگی اغلب همه ناحیه را

فرامی گیرد ، جوانان و ماجراجویان به شهرها روی می برند و کسانی را که توانایی حرکت اجرات و اراده اقدام به چنین عملی را ندارند و جز پشت سر بر جای می گذارند ، و عجز و درماندگی محل را فرامی گیرد ، و یکی از علل و جهاتی که شرکت های بزرگ از فعالیت در این شرکتها اجتناب می کنند ، همین است .

در حقیقت یکی از خصایص مهم این نوع جدید فقر این است که نمی توان آن را با اصطلاحات ساده آماری تعریف کرد . در این کتاب کلمه ای به دفعات بکار رفته ، و آن «آرزو» (۲۲) است . اگر گروهی از نیروی حیات و اراده بهره مند باشند - اگر صاحب آرزو و امید باشند - ممکن است درخانه مخروبه ای زندگی کنند ، خوراک غیر مکفی بخورند ، با فقر مست به گریبان باشند و در عین حال درمانده نباشند . در کویهای فقیر نشین که مهاجرانی از نژاد های مختلف در خود جای داده اند و آن نقش مهم را در تحقق آرزوهای امریکائیان بازی می کند وضع چنین است : مردم در کویهای مخروبه و کثیف شهر زندگی می کنند اما خرابه نشین نیستند ، ترکیب وساختمان فقر جدید چنان است که آمل و آرزو را نیام می کند و چنان نظامی است که از امیدماتر نمی گردد . «امریکای دیگر» جایگاه ماجراجویان نیست که در پی زندگی و سرگرمیهای تازه باشند . ساکنانش مردمی هستند درمانده ، مردمی زانده از زمین و مرعوب شهر ، پیر مردان و پیر زنانی که خویشان را ناگهان با درد و عذاب تنهایی فقر ، رو در رو یافته اند ، و بالاخره اقلیتهایی که دیواری از محراب در برابر خودشان دارند .

مابقا که فقر در بین نیروی کار ساده و نیمه متخصص عمومیت داشت تهیدستان همه بهم آمیخته بودند: هوشمند و بی هوش ، آنها که در صدد گریختن از محل و روی آوردن به شهرها بودند و آنها که می ماندند همه در یک کوچه و خیابان می زیستند . وقتی این یک سوم میانی ظهور کرد این جامعه نیز از بین رفت ، و تمام دیار نامرئی «امریکائیان دیگر» به صورت یک «کتو» (۲۳) درآمد : یعنی یک گتوی مدرن فقیر نشین ، برای واخورده های جامعه و اقتصاد .

بی خبری طبقه متوسط از فقر نیز مانعی در برابر اصلاحات و تحقق امید های سیاسی بینوایان است . اما مساله مهمتر شاید این است که تهیدستان ، رشته های پیوند با جهان بزرگ را گسسته اند . اگر آمار و جامعه شناسی بتواند احساسی به ظرافت افراد و تنهایی را بسنجد (پاره ای از کوششهایی که

در این زمینه شده است بعدا ارائه خواهد شد) در این صورت باید گفت که «امریکای دیگر» را مردمی تشکیل می دهند که به هیچ چیز و هیچکس تعلق ندارند . اینها دیگر کسانی نیستند که در فرهنگ قومی کشور دیرینه خویش مشارکتی داشته باشند ، روز به روز بیشتر از مذهب می برند ، به باشگاهها یا اتحادیه های تعلق ندارند مشهود نیستند ، و به همین جهت خود نیز نمی توانند ببینند ، آق دیدشان محدودتر از سابق شده است ، جز خودشان کسی را نمی بینند و این خود بدان معنی است که دلیل و موجهی برای امیدواری ندارند .

«کالبریت» یکی از نخستین نویسندگان بود که به تعریف تازه ای فقر معاصر پرداخت ، و این البته مایه سرفرازی او است . مع هذا چون حتی کسانی مانند او اهمیت مساله را کمتر از واقع ارزیابی می کنند لازم است تعریفی را که وی بدست می دهد از نظر گذرانند . از لحاظ «کالبریت» فقر جدید دو جزء عمده دارد : فقر شخصی و فقر محدود ، فقر شخصی حالت وضع کسانی است است میل به تقوای جسمی یا ذهنی ، که شخصی و فردی است و ایشان را از جریان عمومی پیشرفت برکنار می نماید . فقر محدود چون فقر جاهلی مانند نواحی که هستند «آپالاشیا» یا جزایرهای ژنرال ویرجینیای غربی ، که برای آن بخش گامی از مملکت از لحاظ اقتصادی از رشد بازمانده است .

بیمگان ناتوانیهای جسمی و فکری بخش مهمی از فقر امریکاست . بینوایان جسم و روحا بیمارند . اما این یک امر مجزای منفرد یا خودرابطه بینوایان نیست . بیماری و الکلیسم و پائین بودن ضریب هوشی همه مبین شیوه معنی از زندگی هستند . اینها نژاد گینامه و دیگره اجزای مردم شوربخت ، بلکه نتیجه تاثیرات محیطاند . به همین جهت فقر جدید چیزی است که نمی توان به یاری کمکهای اولیه پزشکی علاجش کرد . اگر بخواهیم یورش مستمر و پیگیری بر این مایه رسوایی ، یعنی بر این امریکای دیگر ، ببریم باید یکوشی که محیط این جامعه را از بین زیر و رو کنیم و به تسکین موقت آلام افراد اکتفا نکنیم .

اما مساله فقر محدود شاید از این نیز هولناکتر است . سخنم گفتن از «جزایر فقر» (یا در اصطلاح شایع «جزیره های فقر») شعر بر این است که با امر خطیر اما به نسبت ناچیزی روبرو هستیم ، و این به زحمت بیان بدبختی و بیچارگی است که گیر بیانگیر چهل تا پنجاه میلیون مردم ایالات متحد است . این مردم به رغم افزایش

قدرت تولید و وضع مرفهی که در کشور پدید آمده است گرسنه و فقر زده اند ، و همین خود به تنهایی بر ابعاد وضع خطیری که پیش آمده است اشاره می کند . مع هذا حتی با وجود این اختلاف نظرهایی که با «کالبریت» داریم کارش قابل ملاحظه است . وی یکی از نخستین کسانی بود که دریافت در ایالات متحد آن قدر بینوا هست که یک فرهنگ فقر را تشکیل دهد لیکن نه چندان که تکلی در وجدان و خیال ملت پدید آورد .

بالاخره ، می توان ویژگی فقر معاصر را اینطور خلاصه کرد : عناصر آن مردمی هستند که در برابر پیشرفت مصونیت یافته اند . اما حقایق حتی از این نیز تلخ ترند . «امریکائیان دیگر» قربانی همان اختراعات و ماشینهایی هستند که موجب بالا رفتن سطح زندگی بقیه مردم جامعه شده اند . وضع ایشان در اقتصاد ، بازگوه است ، واغلب برای ایشان استحصال و قدرت تولید بیشتر ، به معنای کار بدتر ، و پیشرفت کشاورزی ، بمعنای گرسنگی است .

در عالم قرض و بر اساس خوش بینی ، تکنولوژی موهبتی است مسلم . استدلالی که در توجیه این امر می شود متعبر بر این است که افزایش قدرت تولید سطح زندگی عالیتری را برای همه مردم کشور فراهم می کند ، و این امر در واقع در سخن از مردم طبقه متوسط و یک سوم فقر فوقانی آن صادق بوده است : یعنی همان مردمی که در بیست سال گذشته به موفقیتهایی چشمگیر نایل شدند . این گفته ظاهرا کیفیت خود بخودی جریان را بیش از حد واقع تأکید می کند و نقش مبارزه انسانها را از نظر دور می دارد (کنگره سازمانهای صنعتی را ، نه روندهای اقتصادی ، بلکه مردمی در جریان مبارزه بنیاد نهادند) . به هر حال ، این مبین حقیقتی است ، البته برای مردمی که چندان بخت بارشان است که در آن مشارکتی داشته باشند .

اما بینوایان اگر بنظر بیهوا سروکار داشتند شاید به خلاف این استدلال می کردند ، چه بسا می گفتند که پیشرفت ، بیچارگی است . وقتی جامعه صنعتی تر و تخصصی تر می شود کسانی که از فرصت استفاده نمی کنند از همان ابتدا در وضع و موقعیت ناچوری قرار می گیرند . در زندگی امریکای یک نسل پیش ، اکثر کارگران تحصیلات متوسطه نداشتند ، اما آن وقت سازمان و اداره صنعت در سطح مهارت و قابلیت امروز نبود ، بعلاوه ، نوعی تداوم در کارگاه بود ، بدین معنی که جوانی که در شانزده سالگی مدرسه را ترک می کرد می توانست در مقام کارگر آغاز به کار کند و

بندرج مهارت لازم را کسب کند. اما امروز وضع کاملاً فرق می‌کند. دستیابی به مشاغل خوب حتی در آغاز هم مستلزم زمینه آموزشی عالی و مهارت است. کسانی که فاقد آموزش متوسطه‌اند به احتمال زیاد محکوم‌اند به اینکه به «جهان‌زیرین اقتصاد» (۲۴) بی‌فروشند: به خدمات کم‌مزد، کارگاه‌های عقب مانده، و رفتگری و دریایی. اگر والدین بینوایان امروز، یک نسل پیشتر به خاطر بیسوادی خود کفایت دیدند رنجی که کودکان امروزشان خواهند دید به مراتب بیشتر خواهد بود. افزایش بازده محصول که پول بیشتر و شرایط بهتر کار را برای بقیه جامعه تأمین نموده می‌تواند تهدیدی برای تنگدستان باشد.

نباید آمار شناسان ناگزیر خواهند بود یک فقر غیر مرسوم و مقدم بر وضع مرفه‌تر برپینوایی و درماندگی «امریکای دیگر» بیفزایند. فقر سالهای شصت هم نامرئی است و هم نو، و این دو عامل بر قدرت استقامت و پافشاری آن می‌افزایند. فقری است مجزا و از لحاظ سیاسی بی‌نیروتر از هر وقت در گذشته، و سرشار از طعن و طنز، که کمترینشان این است که بسیاری از بینوایان پیشرفت را وارونه می‌بینند: در مقام تهدید و خطری نسبت به زندگی خود، و اگر با این جریان «اتوماسیون» به نحو درخوری مقابله نشود چه بسا که این فقر در سالهای شصت افزایش نیز بیابد.

- ۴ -

نیروهای تاریخی و اقتصادی نیرومندی مانع از آنند که بینوایان سر بلند کنند؛ مردم نیز خود اغلب ندانسته به این جریان دردناک کمک می‌کنند. عتهد بودن فقر مبنی بر علل و جهات سیاسی و اجتماعی است. بعلاوه، تصورات نادرست و تعصبات نیز اغلب چشم را کور می‌کنند. برای اینکه بتوان عمل ذهنی و ارادی لازم را برای متاعده فقر انجام داد باید که این مورد اخیر را دریافت و فهمید. یکی از نشانه‌های مرسوم ناپیوستگی اجتماعی این تلقی است: «فقیران به این جهت فقیرند که از کار می‌ترسند، و به هر حال، همه اتومبیل‌های بزرگ دارند، اگر مثل من (یا پدرم یا پدر بزرگم) بودند می‌توانستند خرج معاش خود را در بیاورند، اما ترجیح می‌دهند با مدد معاش ایام بیکاری زندگی کنند و سرمایه‌ات بندگان را شیره ببالند.

این نظریه که معمولاً بیانی اخلاقی و مومنانه‌اش می‌دانند یکی از وسایلی است که اصولاً مانع از این می‌گردد که بینوایان خود هزینه معاش خود را تأمین کنند. بر این اساس ناچاراً باید پنداشت که هستند در امریکا مردمی که فقر و گرسنگی را به خاطر ترس از کار انتخاب می‌کنند (که من البته چنین اعتقادی ندارم). اما توضیح این که فقیران چرا به چنین وضعی گرفتار آمده‌اند این است که اینان اشتباهی را مرتکب شده و از پدران و مادران فقیر و در شرایط نابهنجار و بالاخره در میان قوم و ملت نامناسبی بدنیا آمده‌اند. و همین که این اشتباه را مرتکب شدند، اگر هم نمونه و کمال اراده و اخلاقی باشند باز بخت‌تاین را ندارند که از «امریکای دیگر» خارج شوند.

این وضع را به دو صورت می‌توان بیان کرد: فقیران در یک دایره جهنمی (۲۶) گرفتار آمده‌اند،

انقلاب تکنولوژی می‌تواند نتیجه مصیبت‌بار دیگری را نیز داشته باشد: می‌تواند بر مراتب فقر بیفزاید و ناتوانیها را تشدید کند. حالاً زود است و نمی‌توان بطور قطع در این باره حکم کرد، مع هذا نشانه‌های آشکار خطر هویداست. هشتاد میلیونها امریکائی که در حاشیه فقر زندگی می‌کنند، هر گاه که رکودی پیش می‌آید این مردم به فهرست اعانه بگیران افزوده می‌شوند. (در نیویورک پرداخت‌هایی از این نوع تقریباً بلافاصله در مقابل هر رکود اقتصادی تأثیر نشان می‌دهد). اگر اتوماسیون (۲۵) همچنان هر روز کيفرهای بیشتری را بر کارگران ساده و نیمه متخصص اعمال کند می‌تواند بطور مداوم جمعیت «امریکای دیگر» را افزایش دهد.

حتی از این بدتر امکان سقوط مردمی است که در تحصیل موفقیت‌های سالهای سی و چهل مشارکت داشتند، امروزه صنایع یا تولید انبوه، که جنبش اتحادیه‌ای در آن اهمیت فوق‌العاده یافته‌است، کم‌کم کوچک می‌شوند. مشاغل متعددی از بین می‌روند و در این جریان کارگرانی که دستمزد مناسب و شرایط کار خاصی را در کارگاه تحصیل کرده بودند ناگهان خود را با فقر و گرسنگی مواجه می‌یابند. این امر علی‌الخصوص در سخن از مردم چهل ساله و بالاتر و نیز اعضای اقلیتهای نژادی صادق است. همین که مشاغل این عده منسوخ شد دیگر احتمال دستیابی مجدد ایشان به کارهای مشابه، بسیار ضعیف است.

حالا خیلی زود است و نمی‌توان گفت که این پدیده گذراست یا نه، یا خود نشان یک سیر قهقرا می‌است که باز بر شماره بینوایان خواهد افزود، پاسخ به این مشکل تا حد زیادی بستگی به عکس‌العمل سیاسی خواهد داشت که ایالات متحد امریکا در سالهای شصت نشان خواهد داد. اگر اقدامات جدی و همه‌جانبه‌ای در این زمینه بعمل



بی‌وسی شصت رسید و مبلغ
سه صد و شصت و شش هزار و هشتاد و نه
دموکرات بخواد مجدداً برانگیخت
کند وی از قبول این مقام خودد
گیوم، جاسوسی که باعث سقوط
۱۹۷۳ هدف سوعطن نیروهای امن
نیزانف در پارلمان گنت مقامات امر
یکه گیوم را مدتی دیگر در کار نخ
تماس او را در آلمان شرفی پش
نتیجه گیوم را یا خود به یک می
اتریش برد
به دنبال دستگیری گیوم روز
نمعلو از عکس‌های برانف و اینم
نرا درحالی که کیف برانف را در
چندین مقام دولتی و اداره امن
به موقع فعالیت‌های گیوم به یکدیگر
اولین فردی است که مسئولیت کا
فرانتس جوزف اشتراوس، ره
دموکرات مسیحی گفت استعفا
دهنده تلقی میکند
کلاوس شولس، شهردار
امت: در چند روز
که در آن افراد بسیاری
می‌گرفتند، ولی تا
است

فقیران در یک فرهنگ فقر زندگی می‌کنند. به تعبیری می‌توان بینوایان معاصر ایالات متحد امریکا را به عنوان مردمی تعریف کرد که به‌علی خارج از اختیار خود درمانده‌اند. کلیه عوامل قطعی، که امکان استفاده از فرصت را بدست می‌دهند و راه را برای پیشرفت هموار می‌سازند علیه ایشان هستند. اینها در بینوایی زاده شده‌اند، و بیشترشان همچنان در بینوایی می‌مانند، اینان قربانیانی هستند که زندگیشان مدام در اطراف واکتاف «امریکای دیگر» تپا می‌شود و درهم می‌ریزد. این یکی از اشکال بسیار آشنای دایره جهنمی‌است. بینوایان

بیش از سایر افراد جامعه بیمار می‌شوند، زیرا در کویتهای کشیف و در حالی که تحت شرایط غیر بهداشتی در هم چیده‌اند زیست می‌کنند؛ خوراک کافی و مراقبت‌های پزشکی درخور در دسترس ندارند. وقتی بیمار می‌شوند، بیماریشان بیش از افراد هر یک از دیگر گروههای اجتماعی به‌طول می‌انجامد، و چون بیش از دیگران بیمار می‌شوند و بیماریشان طولانی است لذا کارشان را از دست می‌دهند و بسختی می‌توانند کار مستمری را بیابند، و به‌همین جهت استطاعت تهیه مسکن و خوراک مناسب و پزشک را ندارند. در هر نقطه مفروض این دایره، خاصه مواقعی که پای بیماری مهمی در میان است،

امیدشان به سطحی پائین تر از پیش نزول می کند و ناگزیر دایره را در نقطه دیگر و با رنج بیشتر آغاز می کنند و دور می گردند .

این تنها نمونه ای از کار این دایره جهانی است هر گروهی از مردم « امریکای دیگر » تجربه خاصی از این امر دارد ، و ما این موارد را به تفصیل خواهیم آورد . اما دامنه نوسانات و تغییرهای آن هر چه باشد طرح کلی اصلی آن در امریکای دیگر یکسان است .

افراد معمولاً نمی توانند از این دایره جهانی بگریزند . گروهها نیز نمی توانند ، چون فاقد آن قدرت اجتماعی و نیروی سیاسی هستند که به یاری آن درماندگی و بیچارگی خویش را مبدل به هدفی کنند . فقط جامعه بزرگ امریکاست که با امکانات و منابع خود می تواند به این مردم کمک کند و بدیشان امکان دهد که برپای خود بایستند . با اینهمه آنها که وزن و اهمیتی دارند اغلب به سبب بی خبری و پیروی از یک سنسله اخلاقیات مبتنی بر تنگ نظری از اقدام در این زمینه سرباز می زنند . اینان اثرات قفر را - که تباهی روح و اراده از آن جمله است - به چشم چیزهایی می نگرند که فقیران خود برگزیده اند . برای درهم شکستن این تعصب ، درک و فهم « دایره جهانی » کام خطیری است .

این حقیقت را می توان به شیوه بهتری بیان کرد و آن اینکه قفر در ایالات متحد یک فرهنگ یک نهاد ، و یک شیوه زندگی است . نکته مشهوری درباره « ارنست همینگوی (۲۷) » و « اسکات فیتز - جرالد (۲۸) » تعریف می کنند . فیتز - جرالد به همینگوی گفت که : « ثروتمندان فرق دارند . » همینگوی جواب داد : « بله ، پول دارند . » گفته فیتز - جرالد جانب تر است . او می داند که ثروتمند بودن تنها یک حساب عمده بانکی نیست بلکه نحوه نگرستن بر واقعیت و همچنین یک رشته رفتار و برخورد و نوع خاصی از زندگی است .

اگر این امر در مورد ثروتمندان مصداق داشته باشد در مورد بینوایان نیز به طریق اولی صادق است . هیچ چیزشان ، از وضع بد دندان هایشان گرفته تا راه و رسم عشق بازی شان همه آلوده به نفرتی است که با آن در آمیخته اند ؛ و این گاهی اوقات چیزی است که درک آن حتی برای همینگوی آدمی دشوار است ، چنانکه برای طبقه متوسط امریکا نیز هست .

مثلاً ساختمان و بافت خانوادگی بینوایان با بقیه اعضای جامعه فرق دارد . در اینجا خانواده های بی پدر زیاد ، و زناشوئیها اندک و حاملگیهای زود هنگام بسیار است و اگر یافته های آماری « کینزی » (۲۹) را بتوان مورد استفاده و استناد

قرار داد باید گفت که برخورد با مساله جنسی چیزی است کاملاً متمایز از آنچه در میان اغنیا وجود دارد . یکی از نتایج چنین وضعی این است که صدها هزار و شاید میلیونها کودک « امریکای دیگر » هرگز مزه استواری و پایداری محبت « متعارف » را نمی چشند .

یا شاید « پاسبان » مثال بهتری باشد . از نظر طبقه متوسط پاسبان حافظ اموال او است ، مردم را راهنمایی می کند ، و پیرزنان را یاری می دهد . از نظر بینوایان شهری پاسبان کسی است که آدم را بازداشت می کند . تقریباً در تمام کویچه های فقیرترین همه علیه « قوای نظم و قانون » متحد شده اند . در اینجا اگر به کسی نزدیک شوند و نشانی کسی را بخواهید هیچکس اطلاعی از او ندارد ، و لو هم سایه دیوار به دیوارش باشد . از لحاظ او بیگانه ، یا « آزدان » یا مأمور مالیات و یا مأمور تحقیق است . (وضعی آنکه در محله سیاهان این بیگانه « بارو » (۳۰) است .)

در ایامی که این کتاب را می نوشتم بمناسبت شرکت در نظاره ای به خاطر تأمین حقوق مدنی بازداشت شدم . تجربه کوتاهی از یک شب اقامت در سلول بازداشتگاه ایسی پندار را در من بیدار آورد : که زندان شهر یکی از موصفات اصلی « امریکای دیگر » است . در سلول بازداشتگاه تقریباً به هر کس برخورد فقیر بود : و لگزدان ، سیاهان و پرتوریکوئیها (۳۱) . سبب موجب بازداشت این مردم در وهله اول فقرشان بود (پلیس در رفتار با یک آدم خوش لباس ، که حتی پاسواست و شاید هم دارای پیوند های سیاسی باشد ، بمحافظت است تا در برخورد با مردم فقیران آنها نه پولی داشته اند و نه ضمانت بیاورند و نه پولی که با آن وکیل بگیرند . و از هر چیز مهمتر شاید این بود که با لافیدی و حالتی حاکی از تسلیم و رضا منتظر اخطار به محکمه می ماندند ، و البته اشک مجازات را هم انتظار داشتند - و بداحتمال زیاد همانطور هم می شد .

باری ، تهیستان زبان و روانشناسی و جهان بینی مخصوص به خود دارند . فقیر شدن بمعنای بیگانگی درونی و نشو و نما در فرهنگی است که اساساً با آنچه در جامعه حکمفرماست فرق دارد . بینوایان را می توان از لحاظ آمار تعریف کرد و در مقام یک گروه تحلیل نمود . اما برای اینکه ایشان را ببینیم علاوه بر یک جامعه شناس به یک رمان نویس هم نیاز داریم : بیدک « دیکنز » (۳۲) امریکایی که بو و بافت و کیفیت زندگی شان را به روی کاغذ آورد . دوره ها و روند ها و نیروهای عمده

را باید در جریان تأثیر بر اشخاصی دید و وسنجید که به شیوه ای جز ما سخن می گویند و می اندیشند .

من زمان نویسی نستم ، مع هذا در این کتاب کوشیده ام چهره های زشتی را که در پس ارقام و آمار پنهان شده اند توصیف کنم و از « ناهمواری » زندگی در « امریکای دیگر » سخن دارم . به ضرورت ، از گروه های بزرگ ، از کارگران بی بهره و محروم ، از اقلیتها ، بینوایان روستا و سالخوردگان آغاز کرده و سپس به سه مورد از انواع قفری پرداخته ام که وسعت دامنه اش بدان اندازه نیست ولیکن مضمین تنها بخش یازمه و مضحکی است که در « امریکای دیگر » می توان دید ، و سرانجام از کویچه های فقیرترین و روانشناسی قفرا سخن داشته ام .

از آغاز تا پایان ، کارم بر اساس فرض و برداشتی است که نمی توان به یاری آمار و ارقام دولتی اثبات کرد ، و حتی نمی توان آن را با تأثراتی که از « امریکای دیگر » عاید می شود مستند کرد . قنیه ای است اخلاقی که می توان به این نحو بیان کرد : در ملتی با تکنولوژی که می تواند زندگی شایسته و درخوری را برای هر یک از افراد مردم تأمین کند وجود

چنین بدبختی و تنگینی مایه ننگ و فضااحت است . فقط با چنین فرض و برداشتی است که می توان آغاز به کار کرد و در حصار نامرئی زندگی چهل تا پنجاه میلیون انسان نفوذ کرد و « امریکای دیگر » را دید . و اگر بخواهیم که این پرده پندار از پیش چشممانمان به کنار رود باید که با شور و احساس بر این جریان بنگریم . امر معینی را می توان موافق دلایل عقلی تعبیر و توضیح کرد اما خواری و بیحرمتی را نمی توان بر این اساس توجیه کرد .

خوب ، وقتی تهیستان امریکا را دیدیم به آنها چه بگوئیم ؟ آیا باید به آنها بگوئیم که وضعیتان از وضع بینوایان هند یا ایتالیا یا روسیه بهتر است ؟ این جوابی است ، اما خالی از عاطفه و احساس ، من مساله را به نحو دیگری عنوان می کنم . من می خواهم به هر امریکایی سیر و خوشبین بگویم که تحمل - تأپذیر است که این همه مردم جمعا و روحا علیل باشند ، در حالی که لزومی ندارد . معیار مقایسه من این نیست که در سابق وضع چه اندازه بدتر از این بود ، بلکه این است که چه اندازه بهتر می شود اگر ما تکانی می خوردیم .

17. Wagner
18. Wall Street
19. Welfare State
20. Blue Cross
21. West Virginia
22. Aspiration
۲۳. Ghetto . محله کلیسیا . در اصل به معنای بخشی از شهر بود در حکومت های سرمایه داری یا نظام های پیش از آن ، که اعضای نژاد یا پیشه یا مذهبی در محدوده آن می زیستند
24. Economic Under-world
25. Automation Vicious Circle . ۳۶ به معنی دور و تسلسل است که در اینجا دایره جهانی ترجمه شده است . ۳۷ Ernest Hemingway نویسنده امریکائی . Scott Fitzgerald . ۳۸ نویسنده امریکائی . 29. Kinsey
30. "The Man"
31. Puertoricans Charles Dickens . ۳۲ نویسنده انگلیسی .

1. The affluent society . ۲ . جهان مادیس مرکز تولیدات و اشتغال است . ۳ . Tail Fin اتومبیل های کادیلاک که نشان به شکل دم ماهی بود و دانششان در سالهای ۱۹۵۰ نشان شخص اجتماعی بود . ۴ . رابرت آماری این عده را اولین تعریف قفر کرد ضمن کتاب توضیح شده است . 5. W. H. Auden
6. Galbraith
- ۷ . Pennsylvania یکی از ایالات امریکا . ۸ . Wales جزیره ای در مغرب انگلستان ، که خود جزء بریتانیا و ایرلند شمالی است . 9. Sweatshop
10. The Appalachians
11. Rousseau
- ۱۲ . Detroit شهر عمده ایالت میشیگان . 13. Felix Holt
- George Eliot . ۱۴ (۱۸۱۹-۱۸۸۰) نویسنده انگلیسی . نام اصلی وی ماری آن اوانز بود . 15. The Congress of Industrial Organizations
16. New Deal